

الرابع والثلثون	
حصلت ان لا اجتماع في منزل الجبل وسوا الخلق	بذل كل مال في بيكرو وزر
راه ايمان اگر می پوی	ز آنکه در هیچ مومنی باجم
الخامس والثلاثون	
تشیب ابن آدم ونسفت وجهه خصلتان	اخر را با زبیری فراید
میزمان در بنای عمر ضل	لیکن روی جوانی
حیرت بر وجه مال و طلال	
السادس والثلاثون	
من لم يشكر الناس لم يشكر الله	
بیت حضرت زین العابدین علیه السلام	بیت عیدان سکره می پاید
لی بشکر خدا قیام کند	سما در شکرند کا خدایا
السابع والثلاثون	
من لا یرحم الناس لا یرحمه الله	
رحم کن زعم زانکه برنج تو	از رحمت خواران تو
تا ترسد و کاران خجسته	اجم را رحمت خجسته
الامن	

حداد عبدالله انصاری که در زری اهل قزوینی
 در زری را طلقه است و جاده داری که از راه
 و فرمود که می باید که پیش از آن که بیری بدوزی
 که بعد از بدین طاقت انتظار کشیدن نیست
 سئل الباقی عن عن طیبی کان یحی فاراد ان یقول
 احد شرفا که العی فغرق اصابع یدیه و ادع
 لسانه فانفلت الطبی مولانا سعد الدین فرج
 لحوار ابو سعید را آمد دست او گرم و سوگند خوردم که تا آن
 احوال آخرت جوی نگویم نگذارم گفت دوزی که
 دوزخ می داشتند افسوسه عظیم می گوید که ازان
 بقصورتیم گفت شاید که در آن ربانی بوده باشد مسلم
 سالی از حلاج قدس سره پرسید که ایها شیخ ما المراد
 گفت مع الوالی ما دل مقصد الی الله حواء فلما یخرج حتی
 یصل مرده است که از خست باز خضرین را از سانه
 قصد سازد پیش از آنکه بوی هیچ چیز نیاراد و هیچ
 کس ندارد

در سنه
 سور خورشید
 اهل بیته العقی
 یعنی تخرج